

حکم فقهی تحصیل معرفت بر کودکان ممیز پیش از بلوغ*

□ مصطفی همدانی**

چکیده

گفتمان فقهی رایج معتقد است مکلفان، موضوع واجب و حرام هستند و انسان قبل از بلوغ تکلیفی ندارد. بدین سان کودکان به محض رسیدن به بلوغ، ناگهان با مجموعه‌ای از واجبات فقهی مواجه می‌شوند. از طرف دیگر، تکالیف و خصوصاً مناسک دین نیز مبتنی بر بنیادهای معرفتی هستند که مهم‌ترین آنها معرفت خدای متعال است و همین مبنا به آن ظواهر معنا می‌دهد و اصولاً اعمال عبادی از غیرمسلمان پذیرفته نمی‌شود. در اینجا پرسش مهمی که رخ می‌دهد این است که چه زمان معرفت خدای متعال بر کودک واجب است؟ اگر قبل از بلوغ واجب باشد با گفتمان یادشده در بی‌تکلیفی کودکان ناسازگار است و اگر پس از بلوغ باشد، لازم است تا مدتی کودک از تکالیف فقهی معاف شود که این هم با بخشی دیگر از آن گفتمان یعنی قطعیت تکالیف برای مکلفان درگیر است. برخی معتقدند: کسب معرفت بر کودکان ممیز قبل از بلوغ واجب است اما پژوهش فرارو با روش اسنادی اثبات کرده است که کودک قبل از بلوغ، تکلیفی برای کسب معرفت ندارد و وجوب عقلی آن نیز با حکم شرع که همان حدیث رفع باشد برداشته شده و ترک تکالیف تا زمان کسب معرفت نیز مشکلی از نظر قواعد فقه ندارد.

کلیدواژه‌ها: فقه کودک، کودک، کودک ممیز، وجوب عقلی، وجوب معرفت.

* تاریخ وصول: ۱۳۹۶/۷/۱۰؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۹/۳۰.
** دانش‌آموخته حوزه علمیه قم (ma13577ma@gmail.com).

مقدمه

اندیشه رایج در میان فقیهان این است که انسان تا زمانی که به سن بلوغ نرسد تکلیفی ندارد، حتی در آن سن نیز باید دارای تعقل باشد تا مکلف شود. بنابراین کودکان عاقل به محض رسیدن به بلوغ با مجموعه‌ای از احکام فقهی مواجه می‌شوند که بر آنها واجب است بدان عمل کنند. این وجوب نیز ناگهانی و دفعی و به محض تحقق بلوغ است. انسان نیز موجودی اندیشه‌ورز، مختار و علت‌جو است که بدون آگاهی از دلیل و فلسفه هر الزامی حاضر به تمکین از آن نیست و از طرف دیگر، تکالیف و خصوصاً مناسک دین نیز همواره مبتنی بر بنیادهای معرفتی دینی هستند که مهم‌ترین آنها معرفت خدای متعال است. بنابراین تا زمانی که مکلف، خدای متعال و رسول و اوصیای او به عنوان سفیران و آورندگان دین خدا را نشناسد، معنا ندارد به آن تکالیف مکلف شود.

بدین‌سان معرفت الهی بر مکلفان واجب خواهد بود و از آنجا که فقه در حالت مطلوب خود باید احکام خمسسه را درباره همه رفتارهای جوارحی و جوانحی - از جمله فعالیت‌های فکری - صادر کند، از این‌رو مسئول حکم معرفت هم هست. در اینجا این پرسش مهم رخ می‌نماید: کسب معرفت در چه زمانی بر انسان واجب می‌شود؟ آیا معرفت خدای متعال نیز پس از بلوغ واجب است یا بر کودکی که قدرت استدلال دارد حتی قبل از بلوغ واجب است که در پی کسب معرفت باشد؟ در صورت اول، نمی‌توان گفت که انسان‌ها به محض بلوغ، مکلف به آن تکالیف فقهی هستند، مگر آنکه مسئله معرفت را حل کنند. این قول، گرچه تحصیل معرفت را واجب فوری بر کودک تازه‌بالغ می‌داند، اما لازمه این سخن این است که کودک بالغ تا زمانی که معرفت نیافته، هیچ‌گونه تکلیفی ندارد و پذیرش این لازمه بر فقیه دشوار است. در صورت دوم نیز کودکانی که قدرت عقلی بر معرفت دارند و نوعاً در سنین قریب به بلوغ این قدرت را به دست می‌آورند، باید پیش از بلوغ مسئله معرفت را حل کنند و لازمه این سخن این است که کودک نابالغ مکلف باشد، در حالی که این هم بر خلاف

حدیث رفع قلم و گفتمان رایج فقهی شیعه و بلکه فریقین است؛ یعنی عدم وجوب تکلیف بر کودکان تا زمان بلوغ (علامه حلی، ۱۴۱۴: ۱۷/۳۳۶؛ همو، ۱۴۱۳: ۶/۱۰۹؛ کرکی، ۱۴۱۴: ۶/۱۱۹؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۱۲/۴۷۵).

از آنجا که این مسئله فقهی کاربرد زیادی در فقه کودکان دارد و تاکنون این موضوع فقهی هم به صورت مستقل بحث و بررسی نشده، پژوهش فرارو به این بحث فقهی پرداخته است، با این پرسش که حکم فقهی کودکان ممیز؛ یعنی دارای قدرت فکری در برابر کسب معرفت پیش از بلوغ چیست؟

این مسئله دارای جایگاه سیستماتیک و تعریف شده‌ای در ساختار فقه نیست که به عنوان یک مسئله مشخص طرح و بحث و بررسی شده باشد، بلکه در کتب فقهی به صورت پراکنده مطرح شده است. نمایی اجمالی از پراکنش بسیار نامتوازن این اقوال در جغرافیای فقه و بلکه علوم دیگر - یعنی اصول و کلام - به این شرح است: برخی فقیهان آن را در مباحث بیع مطرح کرده‌اند (یزدی، ۱۴۲۱: ۱/۱۱۲؛ اراکی، ۱۴۱۵: ۱/۲۴۲). عده‌ای در احکام لقیط از آن بحث کرده‌اند (نک به: اردبیلی، ۱۴۰۳: ۱۰/۴۱۱؛ عاملی، ۱۴۱۹: ۱۷/۵۷۴)، گاهی در کتاب‌های اصولی در بحث مقدمات مفوت‌ه بحث شده (نابینی، ۱۳۷۶: ۱/۲۰۶ - ۲۰۴؛ وحید خراسانی، ۱۴۲۸: ۲/۳۷۶ - ۳۷۵) و یا در جاهای مختلف به این موضوع پرداخته‌اند (آملی، ۱۳۸۰: ۱/۳۹۸ - ۳۹۷؛ ۲/۳۶۳) و گاهی در مباحث کلامی مطرح شده است (شهید اول، ۱۴۲۲: ۳۹؛ نباطی، ۱۴۲۲: ۱۱۲؛ شهید ثانی، ۱۴۰۹: ۱۳۵؛ شبر، ۱۴۲۴: ۵۷۸).

در میان کتب، مقالات و تئنگاری‌های معاصران نیز در این مسئله پیشینه‌ای مستقل به دست نخواهد آمد، جز آنکه کتاب «موسوعة أحكام الأطفال و أدلتها» بحث مختصری درباره واجبات عقلی بر کودک تحت عنوان «ادله قبول اسلام صبی» مطرح کرده است، اما نه به عنوان وجوب معرفت بر کودک؛ یعنی این بحث را به عنوان یک مبحث ضمنی طرح کرده تا از آن چنین نتیجه بگیرد: اکنون که اسلام بر کودک واجب است، باید اسلام او مقبول هم باشد (شیرازی و دیگران، ۱۴۲۹: ۴/۲۴۹). این بیان ایشان ریشه در روش مرحوم اردبیلی دارد که فرموده است:

کارکرد وجوب معرفت در فقه این است که اگر معرفت بر کودک واجب باشد، باید اسلام وی نیز صحیح باشد و در نتیجه احکام آن هم بار می شود (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۱۰/۴۱۰).

در پایان مقدمه، یادآوری این نکته ضروری است که اگر فقیهانی در این مسئله (حکم تحصیل معرفت بر کودکان)، به وجوب آن معتقد شده‌اند، این امر تلازمی با مکلف بودن ایشان به تکالیف جوارحی ندارد و بدین سان تهافتی نیز با اندیشه مکلف نبودن کودکان تا قبل از بلوغ ندارد؛ زیرا فقدان تکلیف کودکان که در فقه از آن به عنوان انگاره‌ای قطعی یاد شده، تکالیف جوارحی است؛ همان طور که موضوع فقه موجود نیز احکام جوارحی مکلف است نه احکام اعتقادی او؛ گرچه همان طور که پیش تر گفته شد، موضوع فقه، اعم از جوارح و جوانح است.

۱. مفهوم شناسی

سه مفهوم اساسی در این تحقیق عبارتند از: کودک، بلوغ، ممیز و مراهق که نیازمند بحث و بررسی هستند.

کودک

کودک به عنوان ترجمه «صبی»^۱ در اصطلاح فقه، همواره در معنایی متقابل با بلوغ به کار می رود (علامه حلی، ۱۴۱۹: ۲/۲۹۸). بنابراین، کودک در اصطلاح فقه به معنای نابالغ است؛ یعنی فردی (پسر یا دختری) که به حد بلوغ نرسیده باشد.

کودک در این اصطلاح بر دو قسم است: کودکی که ممیز است و کودکی که ممیز نیست. کودک ممیز نیز بر دو قسم است: کودک مراهق و کودک غیر مراهق (طوسی، ۱۳۸۷: ۱/۳۲۸؛ شهید اول، ۱۴۱۹: ۴/۳۸۵؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴: ۶/۹۷؛ یزدی، ۱۴۰۹: ۱/۵۵۰).

بلوغ

مقصود از بلوغ، مقطعی از رشد است که فرد را مکلف به تکالیف شرعی می کند. این مقطع با

سه علامت مشخص شده است که تحقق هر کدام به تنهایی برای ورود به این دوره کافی است: رویش موی خشن در شرمگاه، خارج شدن منی، رسیدن به سن پانزده سال تمام قمری در پسر و نه سال تمام قمری در دختر (طوسی، ۱۳۸۷: ۲۱/۸؛ محقق حلی، ۱۴۰۸: ۸۵/۲).^۲

ممیز

کودک ممیز، عنوانی فقه‌ساخته است. لفظ «ممیز» یا مشتقات آن در روایات وجود ندارد.^۳ این اصطلاح در ابواب مختلف فقه به کار رفته و تعاریف مختلفی از آن ارائه شده است که بهترین تعریف، از شیخ طوسی است: ممیز یعنی فردی که بتواند تکلیفی که بر او واجب است را به همان شکل که واجب است ادا کند (طوسی، ۱۴۱۷: ۱/۱۹۴). همان‌طور که در ادله مشخص خواهد شد، در این مقاله مقصود از ممیز فردی است که قدرت بر استدلال بر معرفت الهی داشته باشد و در واقع توانایی ادای تکلیف در او به همین معناست.

۲. رویکرد متکلمان به مسئله

بسیاری از فقیهان، حکم این مسئله را به اندیشه کلامی شیعه در واجبات عقلی ارجاع داده‌اند. از این‌رو لازم است رهیافت کلامی به این مسئله در آغاز مقاله تبیین شود. یکی از مباحث کلامی مهم این است که اولین واجب بر مکلف چیست. معتزلی‌هایی چون اسفرائینی، سید مرتضی و ابن نوبخت معتقدند: اولین واجب، نظر^۴ و استدلال‌جویی درباره خدا است. ابوهاشم معتقد است: اولین واجب، شک است؛ چون هر استدلالی درباره معرفت الهی مسبوق به شک است. اشعری‌ها و برخی از معتزلی‌ها معتقدند: معرفت خدا خود اولین واجب است و در این زمینه روایت است که امیرالمؤمنین فرموده است: «أول الدین معرفته» (فاضل مقداد، ۱۴۰۵: ۱۱۲؛ تفتازانی، ۱۴۰۹: ۱/۲۷۲ - ۲۷۱) اما در هر دو صورت، معرفت الهی بر هر مکلف واجب است، به اجماع مسلمین^۵ (ایچی، ۱۳۲۵: ۱/۲۵۲؛ تفتازانی، ۱۴۰۹: ۱/۲۶۲).

پس از اثبات اصل وجوب معرفت، در طریق آن بحث است: اشاعره تنها آن را به حکم

سمع واجب دانسته‌اند نه عقل. اشاعره خود دو مسلک دارند: برخی به جهت نصوص دینی و بعضی به جهت این استدلال که معرفت الهی به اجماع مسلمین واجب است و این معرفت جز با استدلال عقلی میسر نیست. از طرف دیگر مقدمه واجب هم عقلاً واجب است. پس تحلیل استدلالی درباره معرفت‌جویی واجب است. معتزله معتقدند: معرفت الهی دفع ضرر حاصل از خوف می‌کند و این معرفت هم جز با استدلال به دست نمی‌آید و دفع خوف هم از نفس واجب است؛ زیرا هر کس بتواند المی نفسانی را از خود دور کند بر او واجب است آن را دور کند، وگرنه نکوهش می‌شود. پس این معرفت به عنوان مقدمه واجب مطلق، واجب است. اما خوف به این جهت است که در میان مردم در اثبات صانع اختلاف است و اگر واقعاً صانع وجود داشته باشد، ضرر اخروی متوجه مکلف می‌شود. پس او در معرض نوعی عقاب مظنون است (فاضل مقداد، ۱۴۰۵: ۱۱۰؛ صدر المتألهین، ۱۳۷۵: ۴۱۰؛ علامه حلی، ۱۴۱۳: ۲۴۱؛ ابن میثم بحرانی، ۱۴۰۶: ۲۹ - ۲۸؛ ایجی، ۱۳۲۵: ۱/۲۵۲ - ۲۵۱؛ قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۲: ۱۲/۳۵۲ - ۳۵۵؛ فخررازی، ۱۴۱۱: ۱۳۵ - ۱۳۴؛ آمدی، ۱۴۲۳: ۱/۱۵۶ - ۱۵۵). احساس خوف ضرر هم یا از تحذیرات داعیان الی الله می‌فهمد و یا از طریق تفکر خود و مشاهده آثار نعمت‌ها و یا از طریق نوعی الهام و القای درونی از طرف خدای متعال (سید مرتضی، ۱۴۱۱: ۱۷۱ - ۱۷۲). البته ممکن است کسی به جهت شبهاتی، این خوف از او زایل شده باشد، اما در هر حال در آغاز تکلیف این خوف در افراد وجود دارد (سید مرتضی، ۱۴۱۱: ۱۶۹). برخی نیز وجوب معرفت الهی را نه از باب دفع الم، بلکه از باب شکر منعم که متوقف بر معرفت اوست تقریر می‌کنند. به این معنا که نعمت‌های خداوند بر بندگان بی‌حساب است که نیازمند شکر هستند. شکر نیز جز با معرفت ممکن نیست (علامه حلی، ۱۳۶۳: ۳ و ۴؛ عیدلی، ۱۳۸۱: ۱۳). رویکرد سوم در وجوب معرفت چنین است: طرق معرفت به طور کلی یا ضرورت است، یا حس، یا خبر و یا نظر. معرفت الهی ضروری نیست؛ زیرا در آن اختلاف وجود دارد. حسی و با خبر هم ممکن نیست؛ زیرا هر دو طریق در علم به محسوسات هستند و باری محسوس نیست. حال، از آنجا که معرفت الهی واجب است و

حکم فقهی تحصیل معرفت بر کودکان ممیز پیش از بلوغ □ ۷۱

این واجب جز با استدلال ممکن نیست، پس معرفت الهی از طریق نظر بر هر مکلف واجب است (فاضل مقداد، ۱۴۱۲: ۴۹). رویکرد چهارم این است که وجوب تفکر و استدلال برای یافتن معرفت به وجود خدای متعال، ضروری یا قریب به ضروری (فطری القیاس) است (علامه حلی، ۱۴۲۵: ۱/۶۰۰).

اشکال معتزله به اشاعره این است که اگر وجوب معرفت جز با شرع اثبات نشود، پس انبیا در رسالت خود با شکست مواجه می‌شوند؛ زیرا شرع آنها باید توسط شرع خودشان ثابت شود و این دور است (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۲۴۱؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۵: ۱۱۱؛ قاضی نور الله شوشتری، ۱۴۰۹: ۱/۱۵۸-۱۵۱).

۳. بازتاب فقهی رویکردهای کلامی در میان اهل سنت

باورمندان به هر یک از رویکردهای کلامی یادشده از اهل سنت، در فقه نیز فتاوایی متمایز دارند. معتزله که طرفدار اندیشه کلامی وجوب عقلی معرفت هستند، از نظر فقهی هم معتقدند: کودک عاقل، مکلف به ایمان است و اگر بی‌ایمان بمیرد عذاب می‌شود (ابی‌عذبه، ۱۴۱۶: ۹۷). محمد بن جریر طبری نیز می‌گوید: بر والدین واجب است که استدلال بر معرفت و اسمای الهی را به دختر و پسر هفت ساله یاد دهند و اگر آنان با عدم اعتقاد به خدا بالغ شوند، کافر هستند. اما اشعری‌ها معتقدند: بر کودکان پس از بلوغ واجب است بر این موضوع استدلال کنند (ابن حزم، ۱۴۱۶: ۲/۳۲۷). ابن حزم سخن طبری را نپذیرفته و در رد آن به حدیث رفع قلم تمسک کرده است (همان: ۳۳۳). اشاعره و ماتریدیه (که در اموری با اشاعره مخالف‌اند) نیز معتقدند: به جهت عموم حدیث نبوی ﷺ: «رفع القلم عن ثلاثة: عن الصبی حتی یتبلغ»، کودک مسئولیت ندارد (ابی‌عذبه، ۱۴۱۶: ۹۷).

۴. اندیشه‌های فقهی موافق وجوب معرفت بر کودکان ممیز

آغازین سخنی که نگارنده در این موضوع به آن دست یافته، اندیشه شیخ طوسی است. شهید ثانی از شیخ طوسی نقل کرده^۶ که او معتقد است: معرفت بر کسی که عاقل و ده ساله باشد

واجب است؛ اما شهید خود این اندیشه را درست نمی‌داند؛ زیرا معرفت الهی واجب عقلی است نه سمعی و حجیت سمع تنها با عقل ثابت می‌شود نه با خود سمع، ولی طبق این قول، وجوب سمعی می‌شود (شهید ثانی، ۱۴۰۹: ۱۳۶). برخی نیز اندیشه مرحوم شیخ طوسی را حمل بر غلبه کرده‌اند؛ یعنی کودکان غالباً در ده سالگی به تمییز می‌رسند (آملی، ۱۳۸۰: ۳۶۳/۲). از شیخ مفید نیز نقل شده است که معرفت بر کودک ممیز واجب است (کاشف الغطاء، ۱۳۸۱: ۱/۲).^{۱۱۹} گرچه نگارنده با وجود تتبع زیاد به منبع آن در کلام شیخ مفید دست نیافت.

بسیاری از بزرگان نیز با شیخ مفید موافقت کرده‌اند که این اندیشه‌ها با شرح نقاط ابهام و تبیین زیرساخت‌های نظری آنها در ادامه ارائه می‌شوند:

۱. شهید اول (متوفای ۷۸۶ق) گفته است: مکلف کسی است که عقل او کامل باشد و مکلف نامیدن کودک مجاز است. (شهید اول، ۱۴۲۲: ۳۹). شاگرد ایشان در شرح آن می‌نویسد: از آنجا که کودک، مکلف به عقلیات به عنوان واجب و بسیاری از سمعیات به عنوان مستحب است، منظور شهید اول این است که صدق مکلف بر ایشان در آن موارد مجاز است (نباطی، ۱۴۲۲: ۱۱۲).

۲. محقق اردبیلی (متوفای ۹۹۳ق) بر این باور است که معرفت بر کودکی که قدرت بر استدلال عقلی و فهم ادله توحید داشته باشد واجب است؛ زیرا وجوب معرفت، عقلی است نه شرعی و ضابطی که عقل برای معرفت ارائه کرده نیز توانایی ارائه استدلال بر باری تعالی است و از طرف دیگر، در ادله عقلیه نیز استثنا وجود ندارد. از این رو هر کس توان معرفت داشته باشد، در این ادله وارد است؛ چون این ادله مختص به بالغ نیز نیست. نتیجه‌ای که ایشان گرفته چنین است: «فلا یبعد تکلیفهم، بل یمكن ان یجب ذلک» (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۱۰/۴۱۱). مقصود ایشان از وجوب عقلی معرفت بر کودک، ارجاع به بحث متکلمان در این زمینه است که پیش‌تر ارائه شد. جمله «در ادله عقلیه نیز استثنا وجود ندارد»، اشاره به قاعده‌ای دارد که در بسیاری از مباحث اصولی مطرح شده است (حائری اصفهانی، ۱۴۰۴: ۲۸۶؛ آشتیانی، ۱۴۲۹: ۵/۴۴۸؛ نایینی، ۱۳۵۲: ۲/۸۳). علت

حکم فقهی تحصیل معرفت بر کودکان ممیز پیش از بلوغ □ ۷۳

تخصیص بردار نبودن قاعده عقلی این است که ملاک آن در همه افراد وجود دارد (خمینی، ۱۴۱۸: ۷۵/۶؛ سبحانی، ۱۴۲۴: ۱/۵۶۵).

شهید ثانی (متوفای ۹۶۶ق) نیز می‌فرماید: از نظر متکلمان، تکلیف در معارف زمانی است که مکلف تمکن در استدلال عقلی بیابد و این زمان هم گاهی کمی قبل از بلوغ شرعی است و گاهی کمی بعد از آن. اما برخی فقیهان وقت تکلیف به معارف را همان وقت تکلیف به اعمال شرعی دانسته و معتقدند که در اول بلوغ باید فوراً ایمانیات را بررسی کند و این قول دارای تالی فاسد است؛ یغتی لازم می‌آید که زنان در عقل کامل‌تر باشند؛ چون پسران معمولاً در نه سالگی به انبات و احتلام نمی‌رسند که شرعاً بالغ شوند و برتری دختر در عقل بر پسر، با مدارک اسلامی سازگار نیست (شهید ثانی، ۱۴۰۹: ۱۳۵؛ شبر، ۱۴۲۴: ۵۷۸).

ایشان در پاسخ به اشکال وارد شده بر سخن خود می‌گوید: اگر گفته شود که روایت نبوی ﷺ که فرموده «رفع القلم عن الصبی حتی یبلغ» دلالت بر تحدید وجوب معرفت به بلوغ شرعی دارد، در جواب گفته می‌شود: این دلالت تمام نیست و این روایت تنها به اطلاق خود، دلالت بر رفع هر گونه تکلیف از صبی دارد، اما دلیل عقلی تکلیف به معرفت، مقید آن خواهد بود (شهید ثانی، ۱۴۰۹: ۱۳۷-۱۳۶؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۱/۲۰۵).

۳. وجوب اسلام یا صحت آن مانعی ندارد؛ چون حکمی عقلی است (یزدی، ۱۴۲۱: ۱/۱۱۲).

محقق نایینی معتقد است: تکالیف عقل مستقل، از جمله تحصیل معرفت برای مؤمن بودن در آغاز تکلیف بر کودک مراهق (نزدیک بلوغ) واجب است و حدیث رفع نیز نمی‌تواند این وجوب را بردارد؛ زیرا استثنا در ادله عقلیه وجود ندارد. ایشان در تبیین این مسئله می‌فرماید: بررسی اعتقادات و معجزات نبوی ﷺ، قبل از بلوغ بر کودک مراهق واجب است؛ تا هنگام بلوغ به خدای متعال و پیامبر ﷺ و دستوره‌های او مؤمن باشد؛ زیرا در غیر این صورت لازم می‌آید که در اول تکلیف، ایمان و احکام بر کودک واجب نباشد (نایینی، ۱۳۷۶: ۱/۲۰۶-۲۰۴).

۴. وجوب معرفت و سایر اصول عقلی از باب شکر منعم است و از این ناحیه فرقی بین

ممیز بالغ و غیر بالغ در نزد عقل نیست (آملی، ۱۳۸۰: ۲/۳۶۳). شیعه در برابر اشاعره معتقد است: وجوب معرفت به جهت ایمنی از عقاب محتمل و وجوب عقلی شکر منعم است، اما اشاعره که منکر حسن و قبح عقلی اند این اعتقاد را ندارند. از آنجا که اصل این وجوب، عقلی است، زمان آن هم به همین ملاک عقلی است. به همین جهت ملاک در حسن توجه تکلیف، عقل است و اگر قبل از بلوغ حاصل شود مکلف است و اگر بعد از بلوغ هم نباشد، مکلف نیست. در نتیجه، اطفال ممیز مکلف به اصول هستند و وجوب معرفت به صورت تخصصی و نه تخصیصی، از عموم رفع القلم خارج است و لذا نباید پنداشت که رفع قلم در مقام امتنان است و تخصیص آن درست نیست؛ زیرا این حکم را شرع وضع نکرده که با امتنان او رفع شود (آملی، ۱۳۸۰: ۱/۳۹۸-۳۹۷).

از قاضی نورالله شوشتری و ابن ابی جمهور احسائی نیز نقل شده است که معرفت بر کودک ممیز واجب است (کاشف الغطاء، ۱۳۸۱: ۲/۱۱۹).

۵. ارزیابی اندیشه‌های موافق

محورهای اصلی سخن موافقان نیز به شرح زیر است:

۱. عقل مستقل حاکم به وجوب معرفت بر کودک است.
۲. استثنا در احکام عقلی وجود ندارد که بتوان این حکم را با حدیث رفع تخصیص زد.
۳. این حکم را شرع جعل نکرده که با حکم او رفع شود، بلکه جعل عقل است.
۴. اگر معرفت قبل از تکلیف بر کودک واجب نباشد، لازم می‌شود که در اول تکلیف، تا مدتی کودک فاقد ایمان باشد و احکام نیز بر او واجب نباشد.

بررسی محورها:

در مورد محور اول که سخن مرحوم نایینی است، باید گفت: خود ایشان معتقد است: مگر اینکه شارع یک مجوزی برای تخلف از این حکم عقل ارائه کرده باشد که فرض هم وجود آن (حدیث رفع) است. این سخن را در مبحث بعد با تفصیل بیشتر بررسی می‌کنیم.

در مورد محور دوم نیز پاسخ این است که بحث در تخصیص حکم عقل نیست، بلکه حدیث رفع دلالت دارد که آثار اخروی این حکم عقل مرتفع است. این بحث نیز در مبحث بعد به شکل مشروح ارائه خواهد شد.

در مورد محور سوم نیز پاسخ این است که سخن در رفع این حکم عقل نیست که بگویند شرع نمی‌تواند مجعول عقل را رفع کند، بلکه کلام در رفع اثر آن است.

در مورد محور چهارم نیز پاسخ این است که این لازمه هیچ اشکالی ندارد و بسان تازه مسلمانی است که تا زمان تعلیم احکام از انجام برخی واجبات معاف است. همچنین برای جبران مصلحت فوت شده هم دو راه وجود دارد: الف) خدای متعال ولیّ کودک را مأمور آموزش او کرده است؛ یعنی گرچه بر کودک واجب نیست که کسب معرفت کند، اما بر ولیّ او واجب است که به او یاد دهد تا به هنگام بلوغ آماده باشد. ب) اگر با عصیان یا فقدان و یا جهل ولیّ، این اتفاق نیفتاد، کودک باید این میزان عبادت که بعد از بلوغ انجام نداده است را قضا کند. لذا مصلحت فوت شده نیز به دست خواهد آمد. عین این سخن درباره کودک جاهل به احکام در اول بلوغ نیز وجود دارد که باید مدتی به کسب علم بپردازد که فقیهان همان دو پاسخ نگارنده در اینجا را ارائه کرده‌اند. در واقع نگارنده از ایشان الهام گرفته است (عراقی، بی تا: ۱۲۶؛ اراکی، ۱۴۱۵: ۲۴۲/۱)

۶. اندیشه‌های فقهی مخالف وجوب معرفت بر کودکان ممیز

مخالفان اندیشه شیخ طوسی و پیروان او به شرح زیر هستند:

۱. محقق بهبهانی در حاشیه بر کتاب مرحوم اردبیلی با دلیل وی مخالفت کرده و نوشته است: خداوند می‌تواند عقاب را بردارد و این مورد را از وجوب عقلی استثنا کند. به‌علاوه اگر هر واجب عقلی دارای وجوب شرعی باشد، کودک ممیز باید مکلف به کل فروعی باشد که عقل مستقل آن را درک می‌کند - مانند دروغ مضر - و حال آنکه این توالی درست نیستند (بهبهانی، ۱۴۱۷: ۵۸۵).

۲. سید جواد عاملی در مفتاح الکرامه سخن محقق اردبیلی را رد کرده و گفته است: این

قدرت عقلی در کودکان، سریع الزوال است و آنان غرق در شهوات و بازی‌گوشی هستند و لذا کارهایی انجام می‌دهند که وقتی بالغ شوند آنها را زشت می‌شمارند. از این رو کسانی که حتی اسلام او را هم قبول کرده‌اند حکم به مرتد شدن او در صورت صدور اسباب ارتداد نکرده‌اند. لذا رد حقیقت او قادر بر استدلال نیست. بر فرض که استثنا رد ادله عقلیه نیست، پس چرا شما (محقق اردبیلی) جازمانه اظهار نظر نکردید (عاملی، ۱۴۱۹: ۱۷/۵۷۴).

۳. صاحب جواهر نیز سخن مرحوم اردبیلی را غریب انگاشته و آن را اجتهاد در برابر نص دانسته است؛ زیرا روایت صریح رفع قلم، حکم به فقدان هرگونه تکلیف برای کودکان می‌دهد و این تخصیص دلیل عقلی نیست (نجفی، ۱۴۰۴: ۳۹: ۲۷). ایشان به طور کلی معتقد است: کودک، مطلقاً مرفوع القلم است و هیچ اعتنایی به عبارت و سخن او در اسلام و کفر و عقد و ایقاع نیست و این مطلب را مانند ضروری دین می‌انگارد (نجفی، ۱۴۰۴: ۳۸، ۱۸۳ - ۱۸۲). مقصود ایشان از بی‌اعتنایی به عبارت کودک، اشاره به روایت «عَمَدُ الصَّبِيِّ وَ خَطَاةٌ وَاحِدَةٌ» (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۰/۲۳۳) است.

۴. مرحوم آیت‌الله خویی از شاگردان برجسته محقق نایینی با دیدگاه استاد خود مخالفت نموده و بسیاری از شاگردان آیت‌الله خویی نیز اشکال استاد خود بر محقق نایینی را تکرار کرده‌اند. ایشان اشکال خود بر محقق نایینی را بسیار قوی می‌دانند. لذا استاد را به وضوح تخطئه کرده و طبق بیان مقرر کتاب المحاضرات، نظر محقق را با این تعبیر ارزیابی می‌کند: «خاطئ جدلاً»؛ نظر استاد، بسیار اشتباه است! علت این تخطئه از نظر ایشان این است: روایت «رفع القلم عن الصبی حتی یحتلم» دلالت دارد بر اینکه ملاک عقلی و مصلحت موجود در معرفت، در مورد کودک وجود ندارد و لذا تکلیف از کودک برداشته شده است و این روایت، تعبد شرعی بر عدم شمول وی در آن حکم عقل است (خویی، ۱۴۲۲: ۱۲/۲۰۵). بنابراین، مرحوم آیت‌الله خویی بر اطلاق این روایت اصرار دارد که چه تکالیف شرعی^۷ و چه تکالیف عقل مستقل، همگی را شامل است.

برخی تقریرات جدید از مباحث محقق خویی، نکته‌ای دقیق بر این بحث افزوده و مقرر

در پاورقی نیز تأکید کرده است که این مبحث را در دوره‌های جدید اصول از ایشان شنیده و بر بحث افزوده است. در این مطلب جدید، ایشان مواجهه حدیث رفع با آن حکم عقلی را از باب حکومت دانسته و معتقد است: نباید پنداشت که حکم حدیث رفع، شرعی است و نمی‌تواند حکم وجوب تعلم (عقلی) را بردارد؛ چون حدیث رفع، موضوع حکم عقلی (ضرر) را رفع می‌کند و در نتیجه حکم عقلی هم قهراً رفع می‌شود (خویی، ۱۴۲۸: ۱/۳۵۴).

مرحوم شیخ حسین حلی از دیگر شاگردان محقق نایینی نیز با بیانی مشابه، اطلاق حکم عقل به وجوب تعلم را مقید به پس از بلوغ کرده و معتقد است: به دلیل حدیث رفع، این حکم شامل کودک نابالغ نیست (حلی، ۱۴۲۵: ۲/۱۳۸)، اما تبیینی از وجه تقدم حدیث رفع بر حکم عقل ارائه نکرده است. همچنین پس از مرحوم خویی نیز شاگردان ایشان در تأیید نظر استاد خود، نظریه محقق نایینی را رد کرده‌اند (روحانی، ۱۳۸۲: ۲/۱۲۸؛ مدرسی یزدی، ۱۳۸۳: ۲/۴۸۷).

۵. مرحوم آیت‌الله اراکی نوشته است: دلیل وجوب معرفت بر بالغان، حکم عقل به وجوب دفع ضرر محتمل است؛ چون احتمال وجود صانع هست. لذا احتمال دارد این فرد عقاب شود. اما صبی از ناحیه مولی عقابی ندارد که تحصیل معرفت بر او واجب شود، مگر اینکه بگوییم برای ما محرز شود مولای کودک را هم عقاب می‌کند (اراکي، ۱۴۱۵: ۱/۲۳۸).

۶. آیت‌الله وحید معتقد است. در مسئله حکم عقل به وجوب تحصیل علم بر کودک مراهق، حق با محقق نایینی است، اما حدیث رفع را نیز به گونه‌ای تفسیر می‌کند که بتواند این حکم عقلی را ناکارآمد سازد و در نتیجه به جرگه مخالفان محقق نایینی می‌پیوندد.

ایشان معتقد است: حکم عقلی مذکور در کلام محقق نایینی عام است و با حدیث رفع از عموم نمی‌افتد. دفاع ایشان از عمومیت این حکم به دو صورت حلی و نقضی است. دفاع حلی ایشان چنین است: وجوب تعلم، شرعی نیست و در این صورت، محال خواهد بود که مورد حدیث رفع باشد. اما اینکه وجوب تعلم شرعی نیست به این علت است که وقتی در آخرت به عبدی که واجباتی را به جهت ندانستن حکم آنها ترک کرده یا محرماتی را مرتکب شده است گفته می‌شود: «هَلَّا تَعَلَّمْتَ» او سکوت می‌کند و اگر وجوب تعلم آنها شرعی

بود، او می‌توانست پاسخ دهد: وجوب تعلم این تکالیف از طرف مولا به من نرسیده است (چون فرض بر این است که او علم به هیچ‌کدام از آموزه‌های دین از جمله آموزه‌های مربوط به وجوب تعلیم ندارد). پاسخ نقضی ایشان به مخالفان این است: اگر رفع القلم بتواند وجوب تعلم احکام را بردارد باید بتواند سایر احکام مانند وجوب ایمان بالله و به نبی و وصی در مورد کودک نابالغ را هم بردارد و در نتیجه در آغاز تکلیف تا مدتی در فقدان ایمان معذور باشد تا تحقیق کند. در حالی که مستشکل به این لازمه ملتزم نیست (وحید خراسانی، ۱۴۲۸: ۲/۳۷۵) که البته از مرحوم آیت‌الله اراکی نقل شد که ایشان به این لازمه ملتزم است و بلکه همه منتقدان صاحب فصول - که اندیشه نقل شد - نیز به این لازمه ملتزم هستند.

تبیین خاص آیت‌الله وحید از حدیث رفع چنین است: حدیث رفع اگر رفع تکلیف و حکم باشد درست نیست؛ چون تخصیص حکم عقلی را در پی دارد که گفته شد صحیح نیست و همین‌طور نمی‌تواند استحقاق عقاب را بردارد؛ چون در اینجا نیز عقل حکم به استحقاق می‌دهد، اما «القلم» را می‌توان اعم از قلم تکلیف و قلم مؤاخذه دانست و از آنجا که مؤاخذه و جزا به دست حاکم است، به خلاف استحقاق که می‌تواند جزا دهد یا نه. در نتیجه می‌توان گفت رفع قلم مؤاخذه در کودک در پی تخلف او از حکم عقل صورت می‌گیرد (همان: ۳۷۶ - ۳۷۵).

۷. برخی هم گفته‌اند: از آنجا که اسلام صبی قبول نیست، او مکلف به معرفت هم نخواهد بود. دلیل صاحب جواهر در عدم پذیرش اسلام کودک، مسلوب العبارة است؛ یعنی هیچ اعتنایی به سخن او در اسلام و کفرش نیست (علامه حلی، ۱۴۱۴: ۱۷/۳۳۶؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۱۲/۴۷۵؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۳۹، ۲۷).

ممکن است گفته شود: اگر کودک قبل از بلوغ مکلف به کسب معرفت نیست، پس به هنگام بلوغ نباید مکلف به عبادات و وظایف فقهی باشد. مرحوم علامه مجلسی نوشته است: فقیهانی که بر این باور (واجب نبودن معرفت بر کودکان قبل از بلوغ) هستند، معتقدند که بر کودک واجب است پس از بلوغ به سرعت و قبل از انجام هر واجبی کسب معرفت کند (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۱/۲۰۴).

۷. ارزیابی اندیشه‌های مخالف

یکی از اصلی‌ترین اشکالات وارده بر مخالفان، تقابل حکم عقل با حدیث رفع قلم است. نگارنده در تحقیقی دیگر، حدیث رفع را از نظر نقل‌های موجود در جوامع شیعه و سنی (در سند و دلالت) به تفصیل بحث کرده است (همدانی، ۱۳۹۵). مخالفت‌های یادشده در پنج محور قرار دارند:

۱. این اندیشه با حدیث رفع در تعارض است.
 ۲. دارای توالی فاسده است؛ یعنی مکلف بودن کودکان ممیز در همه ادراکات عقلی.
 ۳. حکم عقلی در اینجا قابل تخصیص است؛ زیرا خداوند می‌تواند عقاب را بردارد.
 ۴. از عدم پذیرش اسلام کودک، نتیجه می‌گیریم که مکلف به معرفت نیست.
 ۵. دلیلی بر عقاب کودک ممیز در ترک معرفت وجود ندارد.
- در ادامه این محورها را بررسی می‌کنیم.

محور اول و دوم: توالی فاسد حکم عقل و تعارض آن با حدیث رفع

در بحث تقابل حکم عقل با حدیث رفع قلم، پاسخ مرحوم شهید ثانی این است که تخصیص حدیث رفع با حکم عقل است. اندیشه ایشان دارای پشتوانه اصولی نیز هست و اصولیان معتقدند که تخصیص عموم با دلیل عقل جایز است (طوسی، ۱۴۱۷: ۳۳۶/۱؛ علامه حلی، ۱۴۲۵: ۳۲۶/۲). منتها تقابل حکم عقلی یادشده با رفع قلم تنها در بحث وجوب معرفت نیست، بلکه در ساحت‌های دیگر نیز این دو با هم در تقابل هستند و آن اشکال دوم مخالفان است که می‌گویند: اگر بنا باشد کودک به حکم عقل مکلف شود، پس باید به همه احکام عقل مکلف شود و این توالی فاسد زیادی دارد که هیچ فقیهی به آن ملتزم نیست و اگر بخواهیم به این همه تخصیص ملتزم شویم، تخصیص اکثر خواهد بود که مستهجن است.

محور سوم: رفع مؤاخذه با حدیث رفع

طبق این اشکال که صاحب جواهر و آیت‌الله وحید گفته‌اند، شارع می‌تواند مؤاخذه مترتب

بر رفع را بردارد. از این رو می‌توان گفت: حکم عقلی هم تخصیص نخورده است. برخی شارحان عروه در پاسخ صاحب جواهر گفته‌اند: ظاهر از حدیث رفع قلم و لو بحسب قراین خارجی و مناسبت حکم و موضوع، رفع قلم تکلیفی است که شارع آن را وضع کرده است، نه چیزی که از مجعولات شارع نیست. (بیارجمندی، بی‌تا: ۱/ ۱۶۸). اما این جواب، پاسخ درستی نیست؛ زیرا مقصود صاحب جواهر و اتباع او رفع تکلیف نیست تا این اشکال وارد شود، بلکه رفع مؤاخذه است؛ زیرا ملاک در وجود حکم الزامی در فقه، مؤاخذه شارع است و وقتی مؤاخذه‌ای در کار نباشد حکم عقل در الزام‌آفرینی کارایی ندارد.

نقد محقق خوبی نیز در همین راستا اشکال محقق نایینی در تخصیص بردار نبودن حکم عقلی را نیز پاسخ می‌دهد؛ زیرا ایشان در واقع ارتباط این دو حکم را از باب حکومت دانست، نه عموم و خصوص. در حکومت، حاکم باعث می‌شود تا موردی که محکوم است، از عنوان حکم خارج شود و در اینجا نیز رفع به همین صورت رخ داده است؛ یعنی موضوع حکم عقل را رفع کرده است. ظاهراً محقق نایینی خود نیز به این موضوع التفات داشته است؛ زیرا طبق تقریر دروس اصولی وی نایینی توسط مرحوم کاظمی، محقق نایینی در آخرین سطر از این مباحث جمله‌ای افزوده است که در تقریرات مرحوم خوبی وجود ندارد. آن جمله چنین است: «فتحصل: انّه لا یقبح عند العقل عقاب تارك التعلّم، و الأحكام تتنجّز علیه بمجرد الالتفات إليها و القدرة علی امثالها إلا ان یکون هناك مؤمن عقلی أو شرعی» (نایینی، ۱۳۷۶: ۱/ ۲۰۶). مقصود از «مؤمن» این است که عنصری در نزد عقل یا روایات یافته شود که کودک را از عقاب معاف کند. بنابراین، ایشان وجود عنصر معاف‌کننده در روایات را کارا می‌داند و ظاهراً تبیین آیت الله خوبی از مواجهه حدیث رفع با قاعده عقلی، ناظر به همین عنصر است؛ گرچه ایشان به عنوان نقد محقق نایینی بحث کرده‌اند. همچنین محقق نایینی در بحث امارات نیز با وضوح بیشتر از این موضوع یعنی حکومت امثال این ادله بر حکم عقل سخن گفته است (نایینی، ۱۳۵۲: ۲/ ۸۳؛ شاهرودی، ۱۴۳۱: ۲/ ۹۹).

محور چهارم: تلازم عدم پذیرش اسلام کودک با عدم تکلیف او به معرفت

کسانی که از عدم پذیرش اسلام کودک می‌خواستند نتیجه بگیرند که پس او مکلف به معرفت هم نیست، در مبنا راهی نادرست انتخاب کرده‌اند؛ زیرا گرچه این ملازمه درست است، اما ادله ایشان در عدم پذیرش اسلام کودک ناتمام است و استدلال ایشان ریشه در روایتی دارد که فرموده است: «عَمَدُ الصَّبِيِّ وَ خَطَاةُ وَاحِدٍ» (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۰/۲۳۳)؛ همان‌طور که از ادله صاحب جواهر در عدم پذیرش اسلام کودک همین روایت بود. اما استفاده این معنا از روایت یادشده درست نیست؛ زیرا در روایات دیگر آمده است: «عَمَدُ الصَّبِيَّانِ خَطَاةٌ تَحْمِلُهُ الْعَاقِلَةُ» (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۰/۲۳۳). یعنی بحث مربوط به جنایات است و از این رو قابل تعمیم به سایر موارد حتی در معاملات هم نیست؛ تا چه رسد به عبادات (همدانی، ۱۴۲۰: ۱۵۲ - ۱۵۱؛ محقق داماد، ۱۴۱۶: ۱/۴۱۵). البته می‌توان گفت روایت اول تقطیع شده و نقل صحیح آن در روایت دوم است و می‌توان مانند مرحوم آیت‌الله خویی معتقد شد که روایت اول فاقد اطلاق است؛ زیرا مجمل است؛ چون نمی‌توان گفت بر فرض صحت عبادات صبی، هر کاری کند عمد نیست و اگر روزه و نمازش را عمدلاً باطل کند باطل نیست و به همین جهت مقتضای جمع عرفی این است که روایت دوم، روایت اول را شرح دهد و آن را مختص باب دیات کند؛ منتها نه به جهت قانون اطلاق و تقیید؛ زیرا این دو تنافی ندارند^۱ بلکه به جهت مقتضای جمع عرفی بین آن دو (خویی، ۱۴۱۸: ۴/۲۰۹).

محور پنجم: فقدان دلیل بر عقاب کودک ممیز در ترک معرفت

این اندیشه توسط مرحوم آیت‌الله اراکی ارائه شد و پاسخ ایشان این است: دلیل عقل و نیز روایاتی که محور عقاب و ثواب را عقل معرفی کرده و روایاتی که رفع قلم از کودکان را به جهت ضعف عقلی آنان دانسته است، همگی دلیل هستند. نمونه‌ای از دو دسته روایت اخیر به شرح زیر است:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْهُمْ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ

الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ، ثُمَّ قَالَ: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَ لَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيْمَنْ أَحَبُّ أَمَا إِنِّي إِيَّاكَ أَمَرْتُ وَ إِيَّاكَ أَنْهَيْتُ وَ إِيَّاكَ أَعَاقَبْتُ وَ إِيَّاكَ أُثِيبُ (كليني، ۱۴۰۷: ۱/۱۰).

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنِ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الْمُسْتَضْعَفِ، فَقَالَ: هُوَ الَّذِي لَا يَهْتَدِي حِيلَةً إِلَى الْكُفْرِ فَيَكْفُرُ وَ لَا يَهْتَدِي سَبِيلًا إِلَى الْإِيمَانِ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُؤْمِنَ وَ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَكْفُرَ فَهُمْ الصَّبِيَّانُ وَ مَنْ كَانَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ عَلَى مِثْلِ عُقُولِ الصَّبِيَّانِ مَرْفُوعٍ عَنْهُمْ الْقَلَمُ (كليني، ۱۴۰۷: ۲/۴۰۴).^۹

منتها اشکال در استفاده از این روایات این است که لسان روایت رفع قلم، رفع تا زمان احتلام است و تا زمان تمیز نیست و از این رو مقدم بر این روایات است، منازعه حدیث رفع قلم با حکم عقل در بحث‌های قبل توضیح داده شد.

نتیجه

در مسئله حکم معرفت در کودکان ممیز، محور اصلی قائلان به وجوب، دلیل عقل و اندیشه‌های کلامی در وجوب معرفت بر هر عاقل از جمله کودکان ممیز است. در مقابل، مخالفان معتقدند: حدیث رفع قلم با این دلیل معارضه دارد و آن را تخصیص می‌زند و کودکان غیربالغ از حکم عقل خارج می‌شوند. این پژوهش اثبات کرد که دلیل عقل نمی‌تواند در برابر حدیث رفع قلم مقاومت کند و این حدیث مقدم بر دلیل عقل است. مهم‌ترین اندیشه در نیرومندی دلیل عقل در برابر تخصیص این روایت، قاعده کلی «تخصیص بردار نبودن دلیل عقل» است و این تحقیق روشن نمود که روایت رفع قلم قصد معارضه با تخصیص بردار نبودن دلیل عقل و نفی این قاعده را ندارد؛ زیرا این روایت، عقوبت ناشی از حکم عقل را بر می‌دارد، نه خود حکم عقل را و عقوبت نیز امری است که

رفع و وضع آن به دست شارع است. همچنین این روایت بر سایر روایاتی که محور عقاب و ثواب را عقل معرفی کردند نیز مقدم است؛ لسان آن رفع قلم تا زمان احتلام است و در نتیجه آن روایات نیز عقل محتلان را محور قرار می‌دهد، نه عقل کودکان را. آخرین محور استدلال مخالفان وجوب معرفت بر کودکان ممیز، استبعاد ناشی از بی‌تکلیفی کودکان در اوایل بلوغ است که این استبعاد نیز وزنی در روش اجتهاد ندارد. به علاوه راه‌هایی چون مسئولیت والدین برای جبران آن تعبیه شده است.

نتیجه نهایی اینکه شرعاً بر کودکان ممیز واجب نیست که در پی تحصیل معرفت باشند، بلکه این وجوب در همان آغاز بلوغ متوجه ایشان است و در آن فاصله کوتاه تا کسب معرفت نیز عبادتی بر ایشان واجب نیست که گناهی کرده باشند. البته اینکه آیا والدین موظف هستند که ایشان را قبل از بلوغ با معرفت امور اعتقادی واجب الاعتقاد آشنا کنند یا خیر، خود موضوع تحقیقی مستقل است.

پی‌نوشت‌ها

۱. اصطلاح کودک، گاهی به عنوان ترجمه «صغیر» هم به کار می‌رود. اما رابطه «کودک» و «صغیر» عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی صغیر، اعم از کودک است؛ زیرا صغیر در متون فقهی عبارت است از: کودک و یا بالغی که به حد بلوغ رسیده اما به حد رشد نرسیده باشد (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۲/۸۴؛ علامه حلی، ۱۴۱۰: ۱/۳۹۵) و رشد نیز عبارت است از عقل تصرف اقتصادی صحیح (طباطبایی، ۱۴۱۸: ۹/۲۴۵).
۲. در ماده ۱۴۷ قانون مجازات اسلامی تنها سن به عنوان شاخص بلوغ معرفی شده است: «سن بلوغ در دختران و پسران به ترتیب نه و پانزده سال تمام قمری است» (قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۹۲).
۳. البته کودک ممیز با عناوینی هم‌ارز در احادیث مطرح شده است (کلینی، ۱۴۰۷: ۳/۲۰۸؛ ۵/۵۲۳؛ ۶/۱۲۴). مقصود از رابطه هم‌ارزی (Equivalence Relation) این است که مفاهیمی که به صورت یک کلمه نیستند و در حقیقت، مابه‌ازاء همین مفهوم هستند؛ یعنی ارزشی یکسان دارند. در فلسفه اسلامی از این رابطه به «تساوق» تعبیر می‌شود.
۴. «نظر»، اصطلاحی کلامی است که ناظر به استدلال و روش‌های آن است که صفحات زیادی از کتب کلامی به تعریف و بیان اقسام آن اختصاص یافته است (سید مرتضی، ۱۴۱۱: ۱۶۰ - ۱۵۸؛ فاضل مقداد، ۱۳۸۰: ۸۲ - ۸۱؛ آمدی، ۱۴۲۳: ۱/۱۲۸ - ۱۲۳).
۵. افرادی نادر چون عبداللّه بن الحسن العنبری و حشویه و تعلیمیه معتقدند که تقلید در اصول عقاید جایز است (شهید ثانی، ۱۴۰۹: ۵۹).
۶. نگارنده علی‌رغم تبعی که انجام داده این اندیشه را در آثار شیخ نیافته است.
۷. مقصود از تکالیف شرعی و تقابل آن با تکالیف عقلی، تکالیف اثبات شده با ادله نقلی است و طبق اصطلاح مشهور و معروف بیان شده است، وگرنه به معنای دقیق کلمه، تکالیف عقلی نیز تکالیف شرعی است.
۸. مرحوم خوانساری در حاشیه خود بر مکاسب به اطلاق روایت اول تمسک کرده و آن را غیرمختص به باب جنایات دانسته است با اینکه روایت دوم را هم دیده و آن را مختص باب جنایات انگاشته است (خوانساری، بی‌تا: ۱۹۶). پاسخ مرحوم آیت الله خوبی که مبتنی بر عدم تنافی بین مثبتین است، پاسخ درستی به ایشان محسوب می‌شود؛ گرچه مرحوم خوبی نامی از کسی نبرده است.
۹. دو روایت دیگر نیز مشابه این حدیث وجود دارد:
 ۱. عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْمُسْتَضْعَفُونَ الَّذِينَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا قَالَ: لَا

حکم فقهی تحصیل معرفت بر کودکان ممیز پیش از بلوغ □ ۸۵

يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً إِلَى الْإِيمَانِ وَ لَا يَكْفُرُونَ الصَّبِيَّانُ وَ أَشْبَاهَهُ عُقُولِ الصَّبِيَّانِ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ (كليني، ۱۴۰۷: ۲/ ۴۰۴).

۲. عَنْ زُرَّارَةَ قَالَتْ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمُسْتَضْعَفِ فَقَالَ: هُوَ الَّذِي لَا يَسْتَطِيعُ حِيلَةً يَدْفَعُ بِهَا عَنْهُ الْكُفْرَ وَ لَا يَهْتَدِي بِهَا إِلَى سَبِيلِ الْإِيمَانِ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُؤْمِنَ وَ لَا يَكْفُرَ قَالَ وَ الصَّبِيَّانُ وَ مَنْ كَانَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ عَلَى مِثْلِ عُقُولِ الصَّبِيَّانِ (همان: ۴۰۴).

کتابنامه

- آشتیانی، محمدحسن بن جعفر، بحرال فوائد فی شرح الفرائد، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۹ق.
- آمدی، سیف‌الدین، أبکار الأفكار فی أصول الدین، قاهره، دارالکتب، ۱۴۲۳ق.
- آملی، میرزا محمدتقی، مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی، تهران، مؤلف، چاپ اول، ۱۳۸۰ق.
- ابن حزم اندلسی، الفصل فی الملل و الأهواء و النحل، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
- ابن میثم بحرانی، قواعد المرام فی علم الکلام، قم، مکتبة آیت‌الله المرعشی النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.
- ابی‌عذبه، حسن بن عبدالمحسن، الروضة البهية فيما بین الأشاعرة و الماتريدیة، بیروت، سبیل الرشاد، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
- اراکي، محمدعلی، کتاب البیع، قم، مؤسسه در راه حق، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
- ایچی، میر سید شریف، شرح المواقف، قم، الشریف الرضی - افسست، چاپ اول، ۱۳۲۵ق.
- بهبهانی، محمدباقر بن محمد اکمل، حاشیة مجمع الفائدة و البرهان، قم، مؤسسه العلامة المجدد الوحید البههانی، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- بیارجمندی خراسانی، یوسف آرام حائری، مدارک العروة، نجف اشرف، مطبعة النعمان، چاپ اول، بی‌تا.
- حائری اصفهانی، محمدحسین، الفصول الغروية فی الأصول الفقهيّة، قم، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
- خمینی، مصطفی، تحریرات فی الأصول، قم، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- خوانساری، محمد امامی، الحاشیة الثانية علی مکاسب، اول، بی‌نا، بی‌تا.
- خویی، سید ابوالقاسم، غایة المأمول، تقریر آیت‌الله محمدتقی جواهری، قم، مجمع الفکر

الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۸ق.

_____ موسوعة الإمام الخوئی، قم، مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئی رحمته الله، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

_____ محاضرات فی أصول الفقه، قم، مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئی رحمته الله، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.

سبحانی، جعفر، إرشاد العقول (مقرر: حسن المکی العاملی)، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام،

چاپ اول، ۱۴۲۴ق.

سعد الدین تفتازانی، شرح المقاصد، قم، الشریف الرضی - افسست، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

سید عمید الدین عبیدلی، إشراق اللاهوت فی نقد شرح الیاقوت، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۱.

سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، قم، مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۱ق.

_____ الذخیره فی علم الکلام، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۱ق.

شبر، عبدالله، حق الیقین فی معرفة أصول الدین، قم، انتشارات انوار الهدی، چاپ دوم، ۱۴۲۴ق.

شهید اول، محمد بن مکی، أربع رسائل کلامیة، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.

_____ ذکری الشیعة فی أحكام الشریعة، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.

شهید ثانی، زین الدین بن علی، حقائق الإیمان مع رسالتی الاقتصاد و العدالة، قم، کتابخانه

آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

_____ مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، قم، مؤسسة المعارف الإسلامیة، چاپ

اول، ۱۴۱۳ق.

شیرازی، قدرت الله، انصاری و پژوهشگران مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، موسوعة أحكام

الأطفال و أدلتها، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۲۹ق.

صدر المتألهین، مجموعه رسائل فلسفی صدر المتألهین، تهران، انتشارات حکمت، چاپ

اول، ۱۳۷۵.

طباطبایی، سید علی بن محمد، ریاض المسائل، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیة، تهران، المكتبة المرتضویة

لإحياء الآثار الجعفریة، چاپ سوم، ۱۳۸۷ق.

_____ تهذیب الأحكام، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.

- _____ العُدّة فی أصول الفقه، قم، چاپ اول، ١٤١٧ق.
- عاملی، سید جواد بن محمد حسینی، مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ١٤١٩ق.
- عراقی نجفی، عبدالنبی، التقریرات المسمی بالمحاكمات بین الأعلام، قم، چاپ سنگی، بی تا.
- علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، أنوار الملکوت فی شرح الیاقوت، قم، الشریف الرضی، چاپ دوم، ١٣٦٣.
- _____ تذکرة الفقهاء، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ١٤١٤ق.
- _____ مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ١٤١٣ق.
- _____ نهاية الإحکام فی معرفة الأحکام، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ١٤١٩ق.
- _____ نهاية الوصول الی علم الأصول، قم، چاپ اول، ١٤٢٥ق.
- _____ کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ چهارم، ١٤١٣ق.
- _____ إرشاد الأذهان، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ١٤١٠ق.
- فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، إرشاد الطالبین إلی نهج المسترشدين، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی رحمته الله، ١٤٠٥ق.
- _____ الاعتماد فی شرح واجب الاعتقاد، مجمع البحوث الإسلامیة، چاپ اول، ١٤١٢ق.
- _____ شرح الباب الحادی عشر (الباب مع شرحیه النافع یوم الحشر و مفتاح الباب)، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، چاپ اول، ١٣٦٥.
- _____ اللوامع الإلهیة فی المباحث الكلامیة، محقق: قاضی طباطبائی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ١٣٨٠.
- فخر رازی، المحصل، عمان، دار الرازی، چاپ اول، ١٤١١ق.
- قاضی عبدالجبار، المغنی فی أبواب التوحید و العدل، قاهره، الدار المصریة، ١٩٦٥-١٩٦٢.
- قاضی نورالله مرعشی، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، قم، مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، چاپ اول، ١٤٠٩ق.
- قانون مجازات اسلامی مصوب سال ١٣٩٢.

حکم فقهی تحصیل معرفت بر کودکان ممیز پیش از بلوغ □ ۸۹

- کاشف الغطاء، علی، النور الساطع فی الفقه النافع، نجف اشرف، چاپ اول، ۱۳۸۱ق.
- کرکی، محقق ثانی، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق
- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- محقق حلّی، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.
- محقق داماد، سید محمد، کتاب الصلاة، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۶ق.
- نائینی، محمد حسین، أجود التقريرات، قم، چاپ اول، ۱۳۵۲.
- نباطی، أربع رسائل کلامية، (با شرح علامه نباطی)، قم، دفتر تبلیغات اسلامی قم، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم، ۱۴۰۴ق.
- هاشمی شاهرودی، محمود، اضواء و آراء؛ تعليقات علی کتابنا بحوث فی علم الأصول، قم، چاپ اول، ۱۴۳۱ق.
- همدانی، آقا رضا بن محمد هادی، حاشیة کتاب المکاسب، قم، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
- همدانی، مصطفی، کیفی اخروی کودک مراهق در تجاوز به حقوق و اموال دیگران، فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌های فقهی، سال دوازدهم، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۵.
- وحید خراسانی، حسین، تحقیق الأصول، (مقرر: علی حسینی میلانی)، قم، چاپ دوم، ۱۴۲۸ق.
- یزدی، سید محمدکاظم طباطبایی، العروة الوثقی، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۴۰۹ق.
- _____ حاشیة المکاسب، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۲۱ق.